از حکایت‌ها

احزاب سیاسی عصر مشروطه و جنگ قدرت

لطفا... آجدانی

در هر جریان و جنبش سیاسی نوگرایانه، نیروهای اجتماعی جدیدی ظهور می یابند که نظام حزبی و تشکل های سیاسی در صورت بهره گیری از عملکرد سالم می توانند نیروهای اجتماعی نوین ناشی از نوخواهی و نوسازی را به درون نظام سیاسی جذب کنند.(ساموئل هانتینگتون. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ص ۶۰۸) آیا احزاب و گروه‌های سیاسی مشروطه طلب، در جهت تثبیت و تحکیم نظام حکومتی مشروطه و مشارکت ملت در حکومت و توزیع قدرت سیاسی عمل کردند؟ دقت در تاریخ احزاب سیاسی در عصر مشروطه از این واقعیت خبر می دهد که فعالیت های حزبی غالبا با ایجاد جنجال و آشوب طلبی و ایجاد موانع در مسیر تداوم و تکامل جنبش، از نهادینه شدن خود و نیز آرمان های انقلاب و حکومت مشروطه جلوگیری کرده و به تشدید نابسامانی و گسترش آشفتگی سیاسی ایران انجامید. به رغم اهمیت و ضرورت توازن میان نیروهای اجتماعی و احزاب سیاسی در جهت اعتلای سیاسی هر جامعه، احزاب و گروه‌های سیاسی ایران در عصر مشروطه تنها از جناح های سیاسی پدیدآمدند و ریشه‌های عمیقی در نیروهای اجتماعی نداشتند. محمد محیط طباطبایی درباره محدود شدن وظایف و عملکرد احزاب به «باندبازی» به درستی نوشته است که:«با کمال تاسف پارتی بازی یا دسته‌بندی سیاسی همه مسائل و قضایای جاری را با اختلاف طبیعت و ماهیتی که داشتند وابسته به اصول حزب سازی و پارتی‌بازی می کرد.»(محمد محیط طباطبایی. تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، ص ۱۵۶) در واقع چنین به نظر می رسد که در کشور در حال نوسازی ایران عصر مشروطه، غالبا جناح بندی پارلمانی احزاب و دسته‌بندی نمایندگان به گروه‌های اقلیت و اکثریت، نتیجه و برآیند دسته بندی های سیاسی نیروهای اجتماعی در بیرون از پارلمان و در داخل جامعه نبود. دسته‌بندی نیروهای اجتماعی با پشتوانه آگاهی اجتماعی وجود نداشت. این وضع آشفتگی سیاسی در حکومت و جامعه را به دنبال داشت.

یکی از کاستی ها و ضعف‌های مهم مشروطیت ایران آن بود که احزاب سیاسی بر بنیان استواری، قرار نداشت. کار غالب فرقه‌ها، محافل و گروه‌های سیاسی مجلس و خارج از آن بیشتر به بند و بست‌های سیاسی می گذشت. (فریدون آدمیت. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، ص ۴۳۱) و در واقع مانند کارچاق کن افراد و رجال کهنه کار سیاسی عمل می کردند.(مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، جلد ۶و۷- ص ۱۳۳۱) چنانکه سردار اسعد بختیاری به واسطه کدورتی که میان او و سپهدار محمد ولیخان تنکابنی وجود داشت، اعتدالیون از سپهدار حمایت کرده و دموکرات‌ها مخالف سپهدار بودند. سردار اسعد نیز به اعتبار مخالفت دموکرات ها با سپهدار، خود را به دموکرات‌ها نزدیک ساخت. و یا فرقه دموکرات که در جهت قدرت طلبی به این دلخوش بود که در ترکیب دولتی که تشکیل می گردید، یکی دو تن با حمایت این حزب به وزارت دست یابند. از فردی چون وثوق‌الدوله که افکارش هیچ قرابتی با مسلک سوسیال دموکراسی نداشت. به پشتیبانی برخاست.

نمی توان این واقعیت تاریخی را نادیده گرفت که هرگاه دسته بندی های پارلمانی احزاب بازتاب دسته‌بندی های آگاهانه و فعالانه مردم بود و رقابت سالم برای کسب قدرت جای خود را به فعالیت های سیاسی افراطی، خشونت طلبانه و گاه تروریستی نمی داد و مطابق اصول پارلمانتاریستی و الزامات دموکراتیک عمل می شد، بسیاری از آشفتگی های سیاسی به وجود آمده در ایران عصر مشروطیت شکل نمی گرفت. اما حزب دموکرات که خود را پشتیبان منافع اقشاری چون کشاورزان، پیشه‌وران و خرده بورژوازی شهری معرفی می کرد، به سبب فقدان توازن لازم و کافی میان آن حزب با نیروهای اجتماعی و عدم حمایت متقابل آن دو از یکدیگر، نتوانست به شیوه‌ای تاثیرگذار حافظ منافع پیشه‌وران، کشاورزان و اقشار پایین اجتماعی باشد. دموکرات‌ها تحت تاثیر انقلابیون قفقاز و ایده‌ها و آرمان‌های سوسیالیستی معتقد بودند که جز با آهن و آتش و جنگ و قهر نمی‌شود آزادی را حفظ کرد و حکومت مشروطه را پایدار و مستقر نمود. هرچند پاره‌ای افراطی گری‌های توام با قدرت‌طلبی دموکرات‌ها که از گذرگاه غفلت از مصالح ملی عبور می کرد، عامل مهمی در ناکامی سیاسی و اجتماعی حکومت مشروطه و جامعه ایران در عصر مشروطیت بود، اما در این تراژدی سیاسی و اجتماعی، اعتدالیون نیز سهم مهمی داشتند. درست است که اعتدالیون عصر مشروطه برخلاف دموکرات‌ها و غالبا معتقد به فعالیت های سیاسی صلح جویانه بودند، اما فعالیت‌های سیاسی آنان نیز به طور عمده مطابق با اصول پارلمانتاریستی نبود. بیشتر اعضای فرقه اعتدالیون که تحت نفوذ مورد حمایت خوانین و تجار ثروتمند بودند، به اقتضای خواسته های اقلیت صاحب نفوذ و منافع، با آنکه اکثریت مجلس را که خانه ملت بود در دست داشتند. در جهت حفظ منافع همان اقلیت، خواهان حفظ وضع موجود و توقف انقلاب بودند. اکثریتی در مجلس شکل گرفت که در واقع نماینده منافع اکثریت جامعه نبود.

نوشته دکتر آدمیت را نمی توان خالی از واقعیت دانست که: حزب دموکرات و اعتدالیون می توانستند در چارچوب اصول پارلمان و قانون اختلافات خود را حل کنند. اما دموکرات‌ها که در اقلیت بودند و اصل پارلمانی تبعیت از شیوه انتخابی اکثریت را مغایر اصول انقلابی می دانستند، آداب پارلمانتاریسم را رعایت نمی کردند و بحران‌های سیاسی پیاپی را باعث می شدند و حتی از روش ترور نیز رویگردان نبودند، آن هم نه در جهت ترور انقلابی و برانداختن دشمنان حکومت ملی مشروطه، بلکه به منظور نابود کردن عناصر حزب مخالف و در جهت تمایلات فردی.(فریدون آدمیت. همان، ص ۱۴۰) دقت در ماهیت و مبانی منازعات سیاسی احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی مشروطه خواه با یکدیگر، به خوبی نشان می دهد که منازعات سیاسی به وجود آمده در میان مشروطه طلبان داخل و خارج از حاکمیت، غالبا و در بسیاری از موارد معطوف به کسب انحصاری قدرت در حکومت و جامعه بدون توجه چندانی به منافع و مصالح ملی بود. این منازعات که تا حدود زیادی از درک معقول و معتدل سیاسی دور و در داخل مجلس با الزامات پارلمانتاریسم و در خارج از مجلس با الزامات دموکراتیک پیوند نزدیکی نداشت، یکی از مهم ترین عواملی بود که به تضعیف و تخریب حکومت مشروطیت و پارلمان ملی انجامید و منافع ملی را با چالش های جدی و زیانباری روبرو ساخت.

قیام تبریز در عصر مشروطه

آخرین سنگر آزادی

امیرهوشنگ انوری

از روزی که جنبش مشروطه خواهی در ایران آغاز شد و در نقطه اوج خود منجر به صدور فرمان مشروطه در روز یکشنبه ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی برابر با ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ قمری و ۱۵ اوت ۱۹۰۶ میلادی توسط مظفرالدین شاه قاجار گردید، محمدعلی میرزا که مقارن این ایام ولیعهد بوده با آن بنای مخالفت و ناسازگاری داشت. هنگامی که بعد از مرگ شاه بابایش به مقام سلطنت رسید چون شیوه حکومت رانی خودکامه پدر و پدربزرگش را دیده و نزد مربی روسی خویش شاپشال مشق استبداد کرده بود، آرزو داشت همچون پدربزرگش ناصرالدین شاه حکومتی مطلق العنان ترتیب دهد. غافل از اینکه گردش روزگار زمانه و شرایط نوینی را رقم زده است که پادشاه مستبد قاجار هرگز قادر به درک آن نخواهد شد.

محمد علی شاه یکچند زمانی سعی داشت با دورویه بازی و آوردن میرزاعلی اصغرخان اتابک از فرنگ و ترغیب وتشویق بخشی از روحانیت و ایجاد نفاق میان آزادیخواهان جریان مشروطه را از حرکت باز ایستاند. وقتی دریافت نهضت مشروطه خواهی در ایران اصیل تر و عمیق تر از آن است که با چنین شیوه هایی بتوان در مقابل آن ایستاد، آشکارا کمر به دشمنی با مشروطه و مشروطه خواهان بست. آنچه این پادشاه مستبد را در عزم به برچیدن بساط مشروطه مصمم کرد عوامل دیگری نیز بود، از جمله: ترور ناموفق شاه توسط یکی از مشروطه خواهان به نام حیدرخان عمواوغلی، که با پرتاب چند بمب به سوی موکب شاه انجام پذیرفت و شاه از مهلکه گریخته را بر جان خویش بیمناک کرد؛ جلسه‌ای که مقارن این ایام در منزل عضدالملک، بزرگ خاندان قاجار، برگزار شده بود برای به شاهی رساندن مسعود میرزا ظل السلطان فرزند ارشد قدرتمند ناصرالدین شاه که چون از مادر تباریه قاجارها نمی برد تاکنون نوبت سلطنت به وی نرسیده بود؛ و دیگری تمایل دولت روسیه تزاری به برچیده شدن مشروطه در ایران و اعلان آمادگی ایشان در همکاری با محمدعلی شاه برای سرکوب مشروطه. ارتباط میان شاه و سفارت روسیه در تهران از خرداد ماه ۱۲۸۷ (جمادی الثانی ۱۳۲۶) به منظور همکاری مشترک آغاز و رئیس بریگارد قزاق کلنل لیاخوف آمادگی خود را به محمدعلی شاه ابراز داشته بود.

حوادثی که سرآغاز آن خرداد ماه سال ۱۲۸۷ خورشیدی است از حساس‌ترین و اندوهناک‌ترین ورقه‌های دفتر تاریخ معاصر ایران است. شاید هیچ مورخی به اندازه احمد کسروی موفق به تصویرکشیدن آنچه روی‌داده در کتاب خود نشده است:«روز پنجشنبه چهاردهم خرداد (۴ جمادی الاولی) در تهران یک روز شگفتی بود. در این روز بامدادان مردم تهران از خواب برخاسته به کارهای خود پرداختند. کسی بیم نداشته نمی‌دانست چه روی خواهد داد. ولی چون سه یا چهار ساعت از روز گذشت (ساعت هشت و نیم) ناگهان غوغای بزرگی از کانون شهر برخاسته در سراسر آن پیچید: یک دسته سربازان سیلاخوری پاچه‌ها را ورمالیده، آستین‌ها را بالا زده، فریادکنان و دادزنان، به یک باره از خیابان درالماس بیرون ریختند، در خیابان‌ها به این سو و آن سو دویده و آواز «بگیر، ببند» راه انداختند به هر کسی رسیدند زدند و یا لختش کردند. گاهی نیز تیرهایی به هوا انداختند. پشت سر ایشان دو فوج قزاق سوار، تفنگ‌ها بر سردست، با یک توپ همراه خود پدید آمده، تاخت کنان راه به سوی دارالشوری پیش گرفتند، چنانکه هر کس می‌پنداشت به کندن بنیاد مجلس می‌شتابند. در همان هنگام یک تیپ قزاق پیاده میدان توپخانه را فراگرفتند.

...در گرماگرم این آشفتگی بود که ناگهان کالسکه شش اسبه شاهی از در الماسی بیرون شتافت، شاه درون کالسکه نشسته لیاخوف و شاپشال با شمشیرهای آخته به دست در چپ و راست، و سوارکاران قزاق در پس و پیش، باشتاب روانه گردیدند...(کسروی، احمد«تاریخ مشروطه ایران» امیرکبیر، ص ۵۸۰) به ترتیبی که گذشت محمدعلی شاه تهران را به قصد باغشاه(میدان حر امروزین) ترک گفت و دست قزاق‌های تحت امر لیاخوف را برای از میان بردن مشروطه بازگذاشت. بدین سان کعبه آمال آزادیخواهان، مجلس شورای ملی، به توپ بسته شد ودستخوش ویرانی گردید. مشروطه خواهان گرفتار تعقیب قوای استبداد شدند، برخی گرفتار شکنجه و آزار و تبعید و مرگ شدند و آنان که بخت یارشان بود موفق به گریز گردیدند. کانون‌های آزادی خواهی انجمن ها و کمیته‌ها یکی پس از دیگری نابود شدند، میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل، سید محمد رضا شیرازی، ملک المتکلمین، سید جمال واعظ، بهاءالواعظین، سلطان العلمای روح القدس، قاضی ارداقی و... به مسلخ باغشاه برده شدند و خون پاک خویش را به نهال آزادی ایران و ایرانی هدیه کردند. بدین ترتیب نهضت نوپای مشروطه خواهی به زانو درآمد.

مگر مشروطه چه در خود داشت که استبدادگران با توپ و تفنگ و قزاق در نهایت قساوت و بی‌رحمی به از میان بردن آن همت گماردند؟ در پاسخ باید گفت مشروطه چیزی نبود جز حاکم شدن قانون به جای اراده نامحدود سلطان، مشروطه یعنی تشکیل مجلس و قوه قانونگذاری و وانهادن قدرت تصمیم گیری به نمایندگان مردم، یعنی مشارکت دادن مردمی که تا پیش از آن رعیت شمرده می شدند و از خود صاحب هیچ حقوقی نبودند، یعنی اعطای آزادی و پا گرفتن مطبوعات و تولد نهادهای مدنی. محمدعلی شاه و دستیاران روسی‌اش به خوبی می دانستند که استقرار مشروطه یعنی پایان استبداد، پایان حکومت مطلق العنان و خودکامه یک نفر بر تمام مردم، طبیعی بود که پادشاه قاجار که توان بر تابیدن آن را نداشت امر به نابودی‌اش دهد و آنگونه که دیدیم چنین شد که نهضت مشروطه در تهران دستخوش سرکوب و نابودی گردید. در شرایطی که می رفت شمع وجود مشروطیت در ایران برای همیشه به دست پلید استبدادگران به خاموشی بگراید، مقدر بود تا تبریز، این آخرین سنگر آزادی، دلاورانه به پا خیزد تا از کیان و مطالبات برحق مردم ایران دفاع کند. آری مشروطه از میان نرفت چون تبریز بیدار بود. دکتر رضازاده شفق در مورد نقش تبریز در مشروطه می‌نویسد:«با بمباران مجلس ملی مصیبتی عظیم و یاسی بزرگ به عموم آزادی خواهان و وطن پرستان ایران روی آورد و درهای امید به روی مردم بسته شد... ولی در این موقع بود که ستاره امیدی از افق آذربایجان طلوع کرد. یعنی آخرین شراره‌های خروش ملی با وجود خطر بسیار نزدیک خاموشی به طرز معجزه‌آسا از نو درخشیدن گرفت و نور آن فزونی یافت تا... آفاق ایران را که زیر ظلمت استبداد رفته بود، آهسته آهسته روشن کرد.(شفق، رضا زاده«مردمان خود ساخته»، ص ۸۱)

می دانیم که مردم تبریز تا چند روز بعد از رخداد وقایع تهران، از آن آگاهی نمی داشتند. قطع سیم های تلگراف سبب شد تا تبریزیان چند روزی در بی اطلاعی به سر برند، نخستین نارضایتی ها از روز پنجشنبه ۲۱ خرداد ماه ۱۲۸۷ آغاز شد. فردای این روز شهر حال دیگری به خود گرفت. دقیقا از جمعه ۲۲ خرداد تا جمعه ۳۰ خرداد، تبریز شاهد یک هفته پرجوش وخروشی بر ضد محمدعلی شاه بود. در شرایطی که طی همین هفته تهران، کانون مشروطه، در سکوت رعب انگیز خود خفته بود.

محمدعلی شاه به خوبی می دانست که تبریز به سادگی تسلیم نخواهد شد، بنابراین تدابیری برای آن اندیشیده بود. به سرعت شکرا... خان شجاع نظام با سواران برگزیده مرند، سام خان و برادرش ضرغام و حاجی فرامرزخان با سواران جنگ آزموده قرجه داغ فرا رسیدند و تبریز را در محاصره خود گرفتند. در داخل شهر نیز حمله استبداد و برخی از روحانی نمایان که دل در گرو شاه داشتند دست به تحریکاتی زدند.

اما در این هنگام تبریزیان نیز بی کار ننشسته بودند. روزی از این روزها مردی با چهره مصمم به انجمن تبریز -کانون اصلی آزادیخواهان - رفت و ادعا کرد«اگر انجمن پنجاه نفر سوار در اختیار من بگذارد من قول می دهم که به تهران رفته بیرق مشروطه را بر بام مجلس بزنم.»

آنچه خواندید عین جملات ستارخان، دلاور مرد آذربایجان بود. اما در آن زمان رشادت و شجاعت او هنوز بر تبریزیان آشکار نشده بود، چراکه قطعا آنچه طلب کرده بود در اختیارش می گذاشتند. ستار قره داغی سومین پسر حاج حسن قره‌داغی است که به احتمال قریب به یقین در سال ۱۲۸۵ قمری دیده به جهان گشوده است. هنوز محل تولد ستار به طور دقیق معین نشده است اما بی شک او پرورده کناره‌های سبز و خرم ارس، کوه‌های سنگلاخی پر فراز و نشیب قره داغ و دشت‌های وسیع آن دیار است. سوانح زندگی ستارخان در دوره‌های جوانی تا درگیر شدنش در جنبش مشروطه چندان معلوم نیست. در این زمان شهر تبریز به محلات متعددی تقسیم می شد و ظاهرا ستار سر دسته مجاهدان محله امیر خیز و باقر که بعدها به سبب رشادت هایش سالار ملی لقب یافت سر دسته مجاهدان محله خیابان و هر دو در کسوت مجاهدان مشروطه خواه بودند. باری جوش و خروش، سراسر تبریز را دربرگرفته بود، اسماعیل امیرخیزی در کتاب خود قیام آذربایجان و ستارخان» می نویسد:«روز پنجشنبه ۱۲ جمادی الاولی [۲۰ خرداد ماه] هیجان عمومی به حداعلی رسیده بود، مجاهدین قرار و آرام نداشتند و کاسه صبرشان لبریز شده و عنان اختیار از دست داده بودند... از آن روز داوطلبان حاضر شده با ترتیب صحیح اسامی خود را در کتابچه های مخصوص بنویسند پس از تهیه سایر لوازم عازم تهران شوند.»(امیر خیزی، اسماعیل«قیام آذربایجان و ستارخان» کتابفروشی تهران صص ۸- ۶۷) در نتیجه سپاهی مرکب از پانصد تن مجاهد تشکیل شده و تحت عنوان اردوی ملی با شعار «زنده باد مجلس شورا» تبریز را به قصد تهران ترک کردند تا مستبدان خون آشام را به سزای اعمال خویش برسانند. اما حوادثی که در تبریز به وقوع پیوست باعث شد دلاوران آذربایجانی از قریه «باسمنج» عنان برگردانده و جهت دفاع از تبریز آهنگ بازگشت کنند. از روز سه شنبه دوم تیرماه سال ۱۲۸۷ تبریز وارد یک جنگ تمام عیار میان مشروطه خواهان و مستبدان می شود به همین علت انجمن تبریز امر به بازگشتن اردوی ملی می دهد.

شجاع نظام مرندی که از سرداران درنده خوی طرفدار استبداد بود را به دستور شاه و به قصد غارت و چپاول تبریز به سمت شهر حرکت کرده بود. در روز یاد شده سواران شجاع نظام به همراه سواران قربه داغ به سوی تبریز حمله ور شدند. عده‌ای نیز در داخل شهر به تحرک میرهاشم دوچی شروع به غارت دکان ها کردند. طرفداران استبداد تصور می کردند که در عرض دو یا سه روز کار تبریز را یکسره خواهند کرد، اما زهی خیال باطل، به خلاف میل و آرزوی ایشان مجاهدت دلیرانه مجاهدین عرصه را برایشان تنگ کرد و فهمیدند که به قول ستارخان:« دم شیربازی نتوان گرفت.» (امیر خیزی، همان، ص ۱۱۳) ناچار شجاع نظام سواری بر مرند فرستاد که هرچه زودتر از سواره و پیاده آنچه ممکن است به تبریز فرستاده شود و ضرغام هم سواری به قره داغ گسیل کرده و از ایل حاجی علیلو و قره خانلو به یاری او بشتابند. بیوک خان از سرداران و عمال ستمگر استبداد با هفتصد سوار جرار به تبریز رسید و آهنگ زیر و رو کردن شهر کرد. از این سو مجاهدان در مکان های استوار سنگر گرفتند و سخت مقاومت می کردند. جنگ همچنان پیش می رفت، روزها گلوله چون تگرگ می بارید و شب ها شلیک پیاپی تفنگ ها و خواب را از هرکس می ربود. روز سه شنبه ششم تیر (۲۷ جمادی الاولی) باردیگر جنگ با سختی آغاز یافت. سواران طرفدار استبداد موفق می شدند مجاهدان را از سنگرهای خود به دور رانند اما ساعتی نمی گذشت که مجاهدان غیرت کرده و سواران را پس می زدند. بی‌رحمی های سواران شجاع نظام و بیوک خان برانگیزه تبریزیان بیشتر می افزود. رحیم خان چلبیانلو که یکی از سرکردگان نامی و شجاع آذربایجان به شمار می رفت در ابتدا کار تبریز را خود گرفته بود، لذا پسرش را جای خود فرستاد، اما پس از گذشت مدت زمانی دریافت که تبریز بیدی نیست که با این بادها از پای درآید. او تصور می کرد که تبریزیان چون نام وی را بشنوند مانند برگ بید بر خود خواهند لرزید و بدون درنگ از در استمالت در خواهند آمد. او وقتی دریافت پسر ارشدش بیوک خان با فضاحت شکست خورده خود عزم تبریز کرد اما او نیز نتوانست کاری از پیش برد. در این زمان شاه که تصور می کرد کار مشروطه به پایان رسیده است قهقهه مستانه پیروزی سر می داد، اما اخبار تبریز او را سخت برآشفت و تدبیری جدید اندیشید.

> یوغ استبداد بار دیگر بر دوش تمام مردم ایران نهاده شده و سراسر ایران چشم به آنچه درتبریز می گذشت دوخته بود. این بار مقدر بود که خورشید از غرب طلوع کند، از آذربایجان، از تبریز و از محله امیرخیر تبریز

به دستور محمدعلی شاه مخبر السلطنه از مقام والیگری آذربایجان عزل وبه جای او عین الدوله دشمن بزرگ و به نام مشروطه که به قساوت مشهور بود به والیگری آذربایجان منصوب شد. وی در راس سپاه گرانی مرکب از قوای دولتی با تجهیزات کامل روانه آذربایجان شد. باید در نظر داشت در این زمان بساط مشروطه در سراسر ایران برچیده و فقط تبریز بود که پایداری می کرد. یوغ استبداد بار دیگر بر دوش تمام مردم ایران نهاده شده و سراسر ایران چشم به آنچه درتبریز می گذشت دوخته بود. این بار مقدر بود که خورشید از غرب طلوع کند، از آذربایجان، از تبریز و از محله امیرخیر تبریز. طبیعی بود که وقتی مردم تبریز شنیدند رحیم خان مشهور با سپاهی جرار و خونریز پشت دروازه‌های شهر آماده یورش و قتل و غارت است و از طرف دیگر قوای دولتی با سواران بیشمار و توپ و تجهیزات و ادوات جنگی به زودی به شهر خواهد رسید، قوایی که وظیفه‌اش دفاع از مرزها و استقلال و کیان کشور است، اینک قصد تبریز کرده است، وحشت و تردید درمیانشان نفوذ کرده باشد. در این گیرو دار عمله استبداد در داخل شهر تخم نفاق می پراکندند و مردم را به تسلیم دعوت می کردند. اقدامات پاختیانوف سرکنسول روسیه در تبریز بر یاس مردم و مجاهدان می افزود.

اینک تبریز می رفت تا اندک اندک سر به تسلیم فرو آورد. به توصیه عمله استبداد پرچم‌های سفیدی در اختیار مردم گذارده شد تا هرکس آن را بر بام منزلش برافرازد در امان باشد چهره تسلیم در میان مجاهدان نیز نقش بسته بود و برخی سلاح بر زمین گذاشتند بارقه‌ای که از تبریز در تمام ایران درخشیدن گرفته بود می رفت تا زیر نهیب تازیانه‌های قدرتمند استبداد برای همیشه خاموش شود. مقارن اواخر تیر ماه ۱۲۸۷ (جمادی الاخری ۱۳۲۶) تبریز سر به آستان تسلیم ساییده بود به غیر از یک محله، فقط یک محله، آن هم امیرخیر، امیر خیزی که دلاورمرد آذری، ستارخان کماکان در آن بر ایستادگی خویش پای می فشرد.

روز بیست وچهارم تیر ماه (۱۶ جمادی الاخری) قوای استبداد که اینک لشکر دولتیان نیز بدان‌ها اضافه شده بود، یورش سهمگینی را برای تصرف آخرین سنگر آزادی آغاز کردند. در این نبرد برای اولین بار دولتیان از توپ استفاده کردند و خانه‌های امیرخیز را به آتش توپ های خود بستند. ورود توپ به عرصه نبرد بر روحیه تبریزیان تاثیر مخرب زیادی گذارده بود و یکی از عوامل تسلیم آنان شد. اما وقتی مقاومت جانانه ستار و یارانش را در مقابل غرش مهیب توپخانه دشمن دیدند اندکی به خود آمدند. با این حال بر بام‌های تمام محلات تبریز هنوز پرچم های سفید به نشانه تسلیم خودنمایی می کرد و فقط محله کوچک امیرخیز ایستاده بود. از کسانی که در آن روزها در کنار ستارخان حماسه می آفریدند باید از علی مسیو، حاج میرزا علینقی گنجه‌ای، حاجی محمد بالا، کربلایی حسین فشنگ چی و ... نام برد. در گرما گرم مبارزه پاختیانوف کنسول روسیه در تبریز با ستارخان دیداری کرد که از برگ‌های زرین تاریخ ایران است. کنسول به ستار پیشنهاد داد در صورتی که تسلیم شود حاضر است بیرق روسیه را بر فراز خانه‌اش قرار دهد تا از گزند مخالفان، دولتیان درامان بماند پاسخ ستارخان واضح و روشن بود:«جنرال کنسول من می خواهم هفت دولت به زیر بیرق ایران بیاید. من زیر بیرق بیگانه نروم.» (کسروی، همان، ص ۶۹۴) آنچه در صبح روز پنجشنبه بیست و پنجم تیر ماه (۱۷ جمادی الاخری) در تبریز روی داد از شگفتی های تاریخ مشروطیت ایران است. از سپیده دم این روز ستارخان به همراه هفده تن از دلیرترین یاران خویش پنهانی از امیرخیز خارج شد و پرچم‌های سفید را که در سراسر شهر افراشته شده یکی پس از دیگری از جای برکند و جای آن پرچم سرخ رنگ قرار داد.

صبح هنگام وقتی تبریز بیدار شد و شهر را غرق در پرچم های سرخ رنگ دید و ستار فداییانش را مشاهده کرد که متهورانه پرچم‌های سفید را از جای کنده تکه تکه می کند و یا با تیر آنان را نشانه می رود غرق در شور و خروش شد. ستار به خوبی دریافته بود که امیرخیز مقاومت زیادی نمی تواند داشته باشد بنابراین پیروزی نهایی در گرو مقاومت تمام شهر خواهد بود. او پرچم سرخ رنگ را انتخاب کرد تا نشان دهد ایران برای رسیدن به آزادی نیاز به خون رنگین تبریزیان دارد. امیرخیزی درباره این روز افتخارآمیز می نگارد:«مردم که در این چند روز در کار خود حیران بودند وقتی که دیدند ستارخان بی محابا پیش می رود و بیرق ها را واژگون می کند از هر سو بر وی گردآمدند و چنان شوری در دل‌ها پدید آمد که فریاد «زنده باد ستارخان و نابود باد دشمنان مشروطه» مردم در تمام شهر پیچید و کار به جایی رسید که خود اهالی در فرود آمدن بیرق ها بر همدیگر پیشی گرفتند.» (امیرخیزی، همان، ص ۱۳۳)

چو فردا بر آید بلند آفتاب
من و گرز و میدان و افراسیاب

چنین شد که تبریز از پی مقاومت جانانه ستارخان در امیرخیز دوباره برخاست. که این بار نه فقط مجاهدان بلکه مردم عادی شهر نیز به مبارزه ایستادند، چه زنان دلاوری که در لباس مردانه به دفاع پرداختند و چه کودکان دبستانی که گلوله های توپ را از میان آوار خارج کرده و در اختیار مجاهدان برای شلیک دوباره قرار می دادند.

مقاومت جانانه تبریز در مقابل انبوه سپاه دشمن یازده ماه تمام به طول انجامید. طولانی شدن مدت مقاومت آزادیخواهان را از نقاط مختلف امکان داد تا به یاری تبریز بشتابند. حیدرخان عمواوغلی با هفتصد تن مجاهد گرجی موفق شد خود را به تبریز برساند، او در اولین اقدام موثر خود شجاع نظام مرندی را از پای درآورد. عین الدوله در راس قوای مرکزی هرچه بیش از پیش ناکام تر می شد و محمد علی شاه که تصور می کرد با به توپ بستن مجلس و مرگ و تبعید مشروطه خواهان در تهران کار مشروطه ساخته خواهد شد، تصور نمی کرد که دست آخر مقاومت مردم تبریز تاج و تخت سلطنت را از کف اش خواهد ربود. حماسه مقاومت تبریز مرزها را نیز درنوردیده بود و به شهادت تاریخ روزنامه های پاریس و لندن اخبار دلاوری های تبریزیان را در خود درج می کرده‌اند. سرانجام تبریز پیروز شد و قوای استبداد دچار هزیمتی سخت و باورنکردنی شد. مجاهدان سراسر آذربایجان از خوی و مرند گرفته تا سلماس را فتح کردند و بیرق آزادی را به اهتزاز درآوردند. سرانجام دسته های مجاهدان تبریز آهنگ تهران کردند. ستارخان به پاس دلاوری هایش به «عقاب آذربایجان» و «بوکاچف ایران» مشهور شد و بی نظیرترین استقبال تاریخ ایران را از تبریز تا تهران در مسیرش به عمل آوردند، تهران فتح شد و مشروطه دوباره در ایران حیات یافت، فقط به خاطر تبریز قهرمان.

شاید وقتی دیگر

ایران عهد قاجار در مرکز ایران‌شناسی بریتانیا

میراث خبر: در آخرین روز بهار سالن کنفرانس موسسه ایرانشناسی بریتانیا شاهد حضور جمعی از علاقه‌مندان به تاریخ ایران در زمان قاجار بود. موضوع این سخنرانی «ایران قاجار در اوائل دهه نوزدهم: فرهنگ دربار و نقش‌های برجسته» بود که توسط دکتر پل لافت، استاد ایران‌شناسی در بخش مطالعات خاورمیانه در دانشگاه دورهام و نیز معاون موسسه ایران‌شناسی بریتانیا، ارائه شد.

پل لافت که به زبان فارسی نیز مسلط است سخنرانی خود را به زبان انگلیسی و در حضور جمعی از محققین و دوستداران هنر و فرهنگ ایران ارائه داد.

موضوع ویژه‌ای که توسط لافت به آن پرداخته شد جایگاه هنر در دربار قاجار علی‌الخصوص در دوران فتحعلی شاه قاجار بود. لافت با تاکید بر اینکه گذر از یک جامعه ملوک الطوایفی به یک حکومت منسجم و یکپارچه به مشکلی اساسی برای مورخین تبدیل شده معتقد است که حاکمان در دوره قاجار حداکثر تلاش خود را برای رهاساختن خود از سیستم سنتی ملوک‌الطوایفی انجام دادند.

لافت معتقد است که به کارگیری ترکیبی از هنر، ادبیات و باورهای عمومی که توسط حکومت قاجار در جامعه ایران پررنگ شد از عواملی بودند که به تداوم طولانی مدت رژیم قاجار منجر شدند.

از دیدگاه لافت، فتحعلی شاه قاجار در پیاده کردن یک حکومت مرکزی منسجم نقش بسیار مهمی ایفا کرد. فتحعلی شاه که مدتی را در شهر شیراز پایتخت پیشین ایرانیان در زمان حکومت زندیه گذراند، تحت تاثیر هنر و فرهنگ کهن ایران که نشانه‌های آن در این خطه از سرزمین ایران پر رنگ‌تر دیده می‌شد قرار گرفت که این مساله در نگرش‌های فرهنگی و هنری وی نقش بسیار برجسته‌ای گذاشت. به خصوص فرهنگ شفاهی شاهنامه خوانی که از فرهنگ‌های سنتی غالب در مناطق زاگرس و استان فارس است تاثیر عمیقی بر شخصیت او گذاشت. بدین لحاظ بود که وی از نظر هنری شخصیتی کاملا متفاوت با عموی خود، آقامحمدخان داشت. «هر چند وی تحت تاثیر جو فرهنگی و متعادل دربار زندیه قرار گرفت ولی هرگز این رویه را در دربار خود در پیش نگرفت و دربار او از جدیت و انضباط بیشتری در مقایسه با دربار زندیه برخوردار بود.»

لافت با نشان دادن تصاویر و اسلایدهایی از هنر نقش برجسته و نیز تابلوهای نقاشی با تصویر پادشاهان به اهمیت این هنرها در دوره قاجار که عمده آن از زمان فتحعلی شاه شروع شد پرداخت. وی همچنین در سخنرانی خود تاریخچه روابط ایران و انگلستان که پایه‌های آن در دوران فتحعلی شاه بنانهاده شد را به طور اجمالی مرور کرد.

ایتالیایی‌ها برج یک ارگ بم را احیا می‌کنند

میراث خبر: یک هیات ایتالیایی به همراه کارشناسان پروژه نجات‌بخشی ارگ بم، عملیات مرمت و حفاظت از برج یک را آغاز می کنند. این هیات سال گذشته در قالب یک گروه چهار نفره وارد ایران شدند و با دستگاه اسکن لیزری نقشه‌های مختلفی از برج یک ارگ برای مطالعه و طراحی آن تهیه کردند. ارگ تاریخی و باستانی بم یکی از بزرگترین سازه‌های خشتی جهان است که به اعتقاد کارشناسان تاریخ ساخت آن به دوران ساسانی بازمی گردد با این وجود هنوز اطلاعات دقیقی از زمان ساخت آن وجود ندارد.

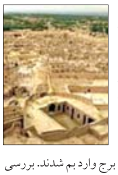

اسکندر مختاری، مدیر پروژه نجات‌بخشی ارگ بم در این مورد به میراث خبر گفت: « چهارم مهر سال گذشته یک گروه دیگر از باستان شناسان ایتالیایی برای لایه نگاری این برج وارد بم شدند. بررسی باستان شناسی برج یک ارگ، یک هفته طول کشید. پس از این مطالعات اولیه، سومین هیات ایتالیایی در همین هفته وارد ایران شد تا براساس نقشه های تهیه شده و بررسی های باستان شناسی، عملیات مرمت خود را روی برج یک ارگ آغاز کند.»

طی دو سال گذشته و بعد از وقوع زلزله ۵ دی ماه ۱۳۸۲ که میراث تاریخی و فرهنگی شهر بم از جمله ارگ آسیب های کلی دید، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور با همکاری سازمان‌های جهانی از جمله یونسکو سعی کرد اقدامات اولیه ای را برای نجات محوطه ها و بناهای تاریخی منطقه بم انجام دهد.

شهر خشتی بم یکی از مهم‌ترین شهرهای تاریخی و فرهنگی کشور و جهان است که بیش از دو هزار سال قدمت دارد. سال گذشته در جلسه کمیته میراث جهانی یونسکو که تیر ماه در کشور چین برگزار شد، برای نجات بخشی و کمک جهانی به بازسازی بناهای تاریخی شهر و ارگ بم تصمیم گیری شد و به همین منظور شهر بم و چشم‌انداز تاریخی و فرهنگی آن در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسید.

بازگشت سکه قاتل ژولیوس سزار به یونان

میراث خبر: سکه‌ای نادر از نقره که به مناسبت ترور ژولیوس سزار ضرب شده بود و از نظر تاریخی و موضوعی از ارزش بالایی برخوردار است از انگلستان تحویل مقامات یونان شد. این سکه یک دیناری که قطر بسیار کمی دارد در سال ۴۲ قبل از میلاد به دستور بروتوس، قاتل اصلی ژولیوس سزار ضرب شده و یکی از ۵۸ اثر منحصر به فرد در این زمینه محسوب می شود. مقامات یونان اعلام کردند که این سکه در جریان حفاری های غیرقانونی دو قاچاقچی یونانی به دست آمده و سال گذشته به یک گروه سکه شناس در لندن فروخته شده است.

گیورکوس ولگاراکیس، وزیر فرهنگ یونان با ابراز خوشحالی از بازگشت این سکه ۲۰۰۰ ساله به کشور، آن را موفقیتی در تلاشهای یونان برای بازپس گیری اشیای عتیقه قاچاق شده از این کشور توصیف کرد و افزود: «این اقدام سرآغاز فعالیت هایی است که دولت یونان برای بازپس گیری اشیای عتیقه خود برنامه ریزی کرده است.»

این سکه رومی ۳/۲ گرم وزن دارد و از نقره ساخته شده است. یک طرف آن طرح چهره بروتوس یکی از قاتلین سزار رانشان می دهد و در طرف دیگر نقش خنجر به تصویر کشیده شده است. این سکه توسط یک ضرابخانه نظامی در جریان جنگی که بعد از کشته شدن سزار در سال ۴۴ قبل از میلاد به وقوع پیوست به دستور بروتوس ضرب شد و به دنبال دعوی حقوقی یونان علیه انگلیس تحویل مقامات این کشور داده شد.